

ف . بری

عشق میهن

مرا دردیست کزو آرام نگیرم
بلند بر آسمان ساز نفیرم

نه بالم را بود یارای پرواز
به پا در بند هجرانش اسیرم

ببستم چشم دل از حسن گلها
از آن خس آشیا نم دل نگیرم

تنور سینه ام بسته به لبها
نبینم گوش آشنا بر صفیرم

کرا گویم ازین سوز و گدازی
به پیری گشته غربت راه گیرم

نمی بینم طریق مصلحت را
که با دیو و ددان الفت پذیرم

خدایا بر فگن آن کاخ ظلمت
بدامان وطن آرام بگیرم

بری باعشق میهن میتوان زیست
به راه عشق او صد جان بمیرم

www.ayenda.org